

مقام روشنفکری-۹

روشنفکری و گفت‌وگو

محسن خیمه‌دوز

khaimehdooz@gmail.com



گفت‌وگو مضمونی معرفی دارد

که بر منطق معرفت مبتنی است. بنابراین منطق گفت‌وگو منطق معرفت است. در این صورت گفت‌وگو وقتی صورت می‌پذیرد که پیش‌فرض عامیانه درباره صحبت‌های رودررو افراد تقلیل می‌یابد. در پیش‌فرض عامیانه درباره فرهنگ نیز، خود فرهنگ یک آنچنان کلی و توده‌وار در نظر گرفته می‌شود. که به سختی می‌توان تفاوت آن را با اش شله فلکمار فهمید. در آش سنتی شله فلکمار هر نوع حبوبات و سبزیجاتی یافت می‌شود و حاصل هم غذای مصرفی است که هر چند از انواع مواد پختنی درست شده ولی قابل تعریف با اجزای آن نیست. فرهنگ در تعریف کلی‌نگرانه آن نوعی برابرانگاری آن با آش شله‌فلکمار است و گفت‌وگو در چنین تعریفی از فرهنگ هم چیزی می‌شود در حد همنشینی برادروار نخودها و لوبیاه‌ا و سبزیجات آش شله‌فلکمار. مواجهه کلی‌نگرانه با مقوله فرهنگ، عکس‌المعملی تفریطی است در برابر مواجهه افراطی با فرهنگ که تحت تأثیرعوامل مرتبط با دیدگاه‌ها، جامعه و فرهنگ آن را به قطب‌بندی‌های تخریبی و غیرمردنی دچار کرده‌اند.راه مواجهه باقطب‌بندی‌های تخریبی تعریف فرهنگ به مثابه یک کل و یک دیگ «هفت‌من جوش» نیست، بلکه مواجهه منطقی- تحلیلی با آن است یعنی شناخت تمایزات منطقی- تاریخی درونی فرهنگ به قصد شناخت مسائل آن برای کمک به حل آنها.بنابراین اگر در تعریفی پسینی- تاریخی از فرهنگ، آن را به مثابه ترکیبی از نقدپذیرها (معرفت)، اندیشه و تفکر) و آسیب‌پذیرها (رفارها، نهاده‌ا، حامل‌ها، عامل‌ها، اثرها، پیامدها) در نظر بگیریم اولاً تصور فرهنگ از حالت کلی‌گرایانه آن خارج می‌شود، ثانیاً زمینه برای فهم یک تمایز اساسی فراهم می‌شود و آن تمایز گفت‌وگو از محاوره است. گفت‌وگو بر منطق معرفت و نقد معرفت متکی است. عاملان گفت‌وگو در این نگاه حاملان منطق معرفت و نقد معرفتند و گفت‌وگو از آن عاملان و این حاملان انجام می‌دهند و به سرنجام می‌رسانند. مواجهه انتقادی، نتیجه باز و مستقیم و قابل مشاهده گفت‌وگو است. در غیر این صورت آنچه انجام می‌شود نه گفت‌وگو بلکه محاوره است، تهی شدن گفت‌وگو از مبانی منطقی و محتوای معرفتی، آن را به محاوره تبدیل می‌کند. محاوره نه بر معرفت‌اندیشی و نقد و مواجهه انتقادی بلکه بر نیاز و رفع نیاز متکی است. محاوره از جنس «اظهار» (utterance) است و نه از جنس «بیان» (explain). در اظهار، رفع نیاز و رفع حاجت مسأله اساسی است در حالی که در بیان، مسأله اساسی تبیین و شناخت مسأله است برای حل مسأله بر مبنای شناخت معتبر.

در کشورهای انگلیسی‌زبان دو نوع زبان انگلیسی را از هم تفکیک می‌کنند؛ یاری که با آن محاوره و آنی که گفت (که بیشتر ویژه خارج‌جاست) و زبانی که با آن سخن می‌گویند (فکر می‌کنند، فکر را به نگارش درمی‌آورند و از ادبی و هنری خلق می‌کنند). زبان اول رفع حاجت می‌کند ولی زبان دوم امکان گفت‌وگو را فراهم می‌کند. آنچه در زبان محاوره تولید می‌شود به قول جان سرل افعل گفتاری است. یعنی آنچه ظاهر سخن دارد اما از جنس معرفت نیست بلکه حامل یک نیاز پرتعلیق است. او مثال یک عروس را می‌زند که در مراسم عقد، یک می‌گوید و مسرل می‌پرسد آیا به عل عروس یک گزاره معرفتی است؟ و صدق یک گزاره معرفتی را تأیید می‌کند؟ پاسخ ابتکاری او این است که نه. در این گونه موارد بله یا خیر بیانگر هیچ صدق و کذب نیست چون ما اساساً با خبر و گزاره‌های خبری و معرفتی روبه‌رو نیستیم که با صدق و کذب می‌توانیم باشیم. تمام کنش‌های محاوره‌ای همین ویژگی را دارند و تماماً از جنس افعل گفتاری‌اند و لذا نه عامل گفت‌وگو هستند و امکان ایجاد گفت‌وگو را ندارند. با یکسان گرفتن محاوره و گفت‌وگو، که حامل همان نگاه کلی‌گرایانه به فرهنگ است، صحبت‌های شفاهی برخی افراد نیز با گفت‌وگو یکسان می‌شود. گفت‌وگو ارتباط افهام و معرفت‌هاست («معرفت‌ها» به معنی نسبت‌گرایانه آن‌عقل‌ها، علم‌ها، بلکه به معنی مواجهه انتقادی گزاره‌های معرفتی است.) در حالی که محاوره، صحبت‌های شفاهی و حضوری یا غیرحضوری افراد است برای رفع نیازهای موقعیتی آنها. وقتی فردی به خواستگاری می‌رود، با خانواده عروس گفت‌وگو نمی‌کند (هر چند از آن‌واده استفاده می‌کند) بلکه صحبت (محاوره) می‌کند. چون در مراسم خواستگاری کسی قصد حصول معرفتی یا نقد معرفتی را ندارد، بلکه آنچه انجام می‌شود رفع یک حاجت است یعنی انجام عمل محاوره و شروع یک زندگی. نکته مهم و اساسی است. در محاوره وجود دارد (جداً از مورد رفع حاجت موقعیتی) و باعث می‌شود اغلب آن را با گفت‌وگو اشتباه بگیرند (جداً از ظاهر شبه‌معرفتی‌ای که افعل گفتاری محاوره‌ای دارند) موردی است که نام «نازش» مفهوم و پدیده سازش همواره در جامعه ایرانی و در میان دولتمردان و پدیده سازش همواره افراد معروف به روشنفکر (فعالان سیاسی، حزبی و فرهنگی) منعی تلقی شده است و هنوز هم با مفهوم و پدیده سازش، مواجهه درست و معقولی نمی‌شود. یک علت این وضعیت این است که پدیده سازش یک پدیده مدنی است که به طور طبیعی در جوامع غیرمدنی مایلل عقلانیت که تحت سیطره تنولوژی‌ها و ایدئولوژی‌هاست نه درست فهمیده می‌شود و نه درست به کار می‌رود و مثل اغلب مفاهیم به وارونگی مفهومی و معنایی دچار می‌شود. با اینکه عمل محاوره و هسته رفتار گرایانه و پراگماتیکی آن یعنی سازش بسیار مهم و اساسی است و یکی از اجزای اساسی فرهنگ انسانی- مدنی است اما باید (منظور از باید، باید منطقی است نه باید تحکمی و ارزشی) صاحب آن را به لحاظ منطقی از گفت‌وگو جدا کرد (یک تمایز منطقی) و توجه داشت که ضرورت وجودی محاوره و پدیده درونی‌اش (سازش) آن را معادل گفت‌وگو قرار نمی‌دهد. نقد توریک، حاصل گفت‌وگو یک مداری ارتباطی، حامل سازش است. عبور از نگاه کلی‌گرایانه به فرهنگ (بدون دچار شدن به قطب‌بندی‌های تاریخی و سبستی) و تأسیس نگاهی روشن نسبت به تمایز منطقی میان محاوره و گفت‌وگو و نیز شناخت مانع مفهومی و معنایی دچار می‌شود. با اینکه ساخت‌یافته، از تبعات منطق روشنفکری است. همان طور که تلاش برای نشان دادن ربط وثیق گفت‌وگو و محاوره با یکدیگر در راستای احیای مدنیتی مبتنی بر گفت‌وگوهای منطقی- معرفتی از یک سو و سازش‌ها-رفقاری- موقعیتی از دیگر سو، یک رفتار روشنفکرانه است.

جان هالووی ۶۳ساله

متولد ایرلند است.

تحصیلات خود را در اسکاتلند و در دانشگاه

ادینبورو به اتمام رسانده است.

یکی از برجسته‌ترین نظریه پردازان ضداستعماری به شمار

می‌رود. اکنون سال‌هاست که در مکزیک اقامت گزیده

و با جنبش‌های ضداستعماری و ضدامپریکالی نظیر زاپاتیستا و جنبش‌های ضدجهانی شدن رابطه نزدیکی دارد. ایده‌هایی که جان هالووی در کتاب‌های خود پرورش می‌دهد بر خلاف نظریه‌های رایج در ادبیات چپ به شمار می‌آید. هالووی معتقد است که ما باید تعریف جدیدی از انقلاب به دست دهیم. تعریفی که کار امروز ما بیاید. پیشنهاد او این است که انقلاب یعنی مبارزه علیه قدرت نه مبارزه برای کسب قدرت. این نظریه هالووی الهام‌بخش بسیاری از متفکران و فعالان ضداستعماری در دهه اخیر بوده است و البته روشن است که نظریه‌های او انتقادات بسیاری برانگیخته است.

از جمله آثار هالووی می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

«پسا فوردیسم و صور اجتماعی»، «زاپاتیستا: اختراع دوباره مفهوم انقلاب در مکزیک»، «سرمایه جهانی، دولت ملی و سیاست پول» و نیز «تغییر جهان بدون کسب قدرت: مفهوم امروزی انقلاب». مطلبی که می‌خوانید ترجمه دو بخش اول از فصل اول همین کتاب است.

۱- در آغاز فریاد بود. ما فریاد زدیم.

گاه خواندن و گاه نوشتن، ساده است فراموش کردن اینکه در آغاز کلمه نبود، بلکه فریاد بود. در برابر حیات مردمانی که سرمی‌پایه‌دارن آن را منته کرده است، فریادی از سر دلنتگی، فریادی از سر وحشت، فریادی از سر خشم، فریادی برای انکار سر می‌دهیم. نه.

آغاز تأملات تئوریک ضدیت، نفی و تلاش است. از طغیان است که اندیشه زاده می‌شود، نه از صاحب خرد بودن و نه از خرمندانه آرام نشستن و تامل کردن درباره رازهای وجود که چه راجع «تغییر» است.

ما از نفی، از ناهنجاری می‌آغازیم. ممکن است ناهنجاری شکل‌های متفاوتی به خود بگیرد: رمزه‌ها مفهومی ناراضیاتی، اشک‌های ناامیدی.

ناهنجاری ما تا تجربه ما ناشی می‌شود. تجربه‌های ما گونه‌گونند. گاهی تجربه مستقیم بهره‌کشی در یک خانه، یا ستم در خانه، یا استرس در دفتر کار، یا گرسنگی و فقر و تبعیض است و گاهی تجربه‌های ما کمتر مستقیم و از طریق تلویزیون، روزنامه یا کتاب‌هایی است که ما را به طغیان وامی‌دارد. میلیون‌ها کودک در خیابان‌های جهان زندگی می‌کنند. در برخی شهرها جنایت‌هایی به شکل نظام‌مند علیه کودکان خیابانی به عنوان تنها راه پیش بردن قانون احترام به مالکیت خصوصی انجام می‌گیرد. در سال ۱۹۹۸ مایملک ۲۰ تن از ثروتمندترین افراد

بیشی از درآمد ۴۳ درصد مردم دنیا بود (۷۵میلیارد نفر). در سال ۱۹۶۰ پنج کشور ثروتمند دنیا به ازای هر نفر ۳۰ برابر پنج کشور فقیر بود. در سال ۱۹۹۰ این میانگین به یک ۶۰ برابر افزایش پیدا کرده بود و در سال ۱۹۹۵ به ۷۴ برابر. بازارهای مالی در حالی که بیکاری افزایش پیدا می‌کند هر لحظه در حال رشدند.

زمانی کارل مارکس می‌گفت طبقه کارگر علیه

سرمایه‌داری شورش خواهد کرد و آن را برمی‌اندازد؛ در نتیجه آنچه دنیای مدرن به وجود آورده است از قبیل علم و دستاوردهای تکنولوژی مانند ابزار تولید را به سود خود در اختیار می‌گیرد. از این زمان به بعد سلسله ابزار تولید و تکنولوژی نسبت به طبقه کارگر به پایان می‌رسد و دوران تقسیم منابع و برادری ظهور می‌کند. انسانی که در این زمان یا به عرصه هستی می‌گذارد یک «انسان نوعی» است؛ انسانی که معنای پیچیده‌شده شکوفایی استعدادها را به درستی معنا می‌کند و به عمل می‌آورد.

هر سرزمینی مکانی است به دو صورت جغرافیای خاکی و جغرافیای مجازی. جغرافیای خاکی منظور فضایی به طور مشخص مرزبندی‌شده است که می‌توان آن را روی نقشه ترسیم کرد. جغرافیای مجازی، فرهنگ است که در یک محدوده مرزی در میان مردم آن سرزمین به صورت تاریخی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قابل بررسی و تحلیل است. اما فرهنگ بخش پیچیده و بحث‌برانگیز هر ملتی به حساب می‌آید. هر فرهنگی توسط فرهنگ‌های مختلف به وسیله ارتباطات و ابزارهای ارتباطی به تأثیرگذاری و تأثیرپذیری مشغول بوده است. بنابراین هر فرهنگی همیشه از دو بخش «عناصر ابقی‌مانده» از تاریخ آن فرهنگ و همچنین «عناصر نوظهور» از تغییر و تحول فرهنگ جاری تشکیل شده است. اما فرهنگ به یک معنای دیگر هم می‌تواند بررسی شود: فرهنگ به معنای تلاش، یعنی تلاش برای به اجرا درآوردن فرهنگ مورد علاقه که از نهادهای مردمی گرفته تا دستگاه‌های اجبار را شامل می‌شود. بنابراین فرهنگ در معنای تلاش مدام مضطرب و دلپرواؤر است.

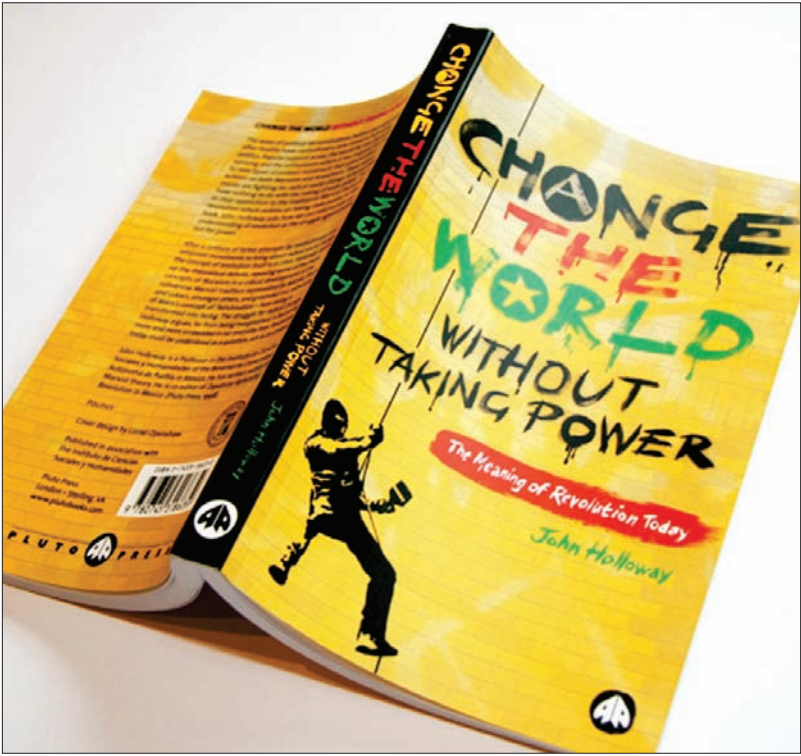
بر کره زمین، فرهنگ هر ملتی به عنوان یک جغرافیای مجازی همیشه بستر تقابل‌های فرهنگی با ملت‌های دیگر بوده است. هر جغرافیای خاکی، فرهنگ خود را دارد که مدام در حال از بین رفتن و دوباره ساخته شدن هستند. این پدیده حقیقی است که علت‌های گوناگونی دارد، اما یکی از این علت‌ها و شاید قوی‌ترین‌شان پدیده جذابیت یا لذت است. در حقیقت برای هر ملتی، فرهنگ سرزمین دیگر در اثر تماس و ارتباط جذاب به نظر می‌آید. این جذابیت بر اساس معیارها و علت‌های مختلفی به وجود می‌آید، اما آنچه تمرکز این نوشته است از جنبه منزلت یا شخصیت اجتماعی افراد است. در هر فرهنگی نشانه‌هایی وجود دارد که کاربرشد آنها می‌تواند به نمایندگی از مصرف‌کنندگان گویای موارد بسیاری باشد. برای مثال به کار بردن کلمات خاص هنگام سخن گفتن، همچون مصرف کلماتی از زبان انگلیسی در محاوره‌های فارسی، یا تفاوتی که مصرف‌کننده یک بنز با یک پراید دارد و همچنین پوشیدن کت و شلوار و گرفتن پراید دستی در قیاس با شلوار جین، تی‌شرت و کوله‌پشتی و… هر

اندیشه‌پیشه

تغییر جهان بدون کسب قدرت

جان هالووی

ترجمه: بابک ذاکری



دانشجویان به خاطر تلاش برای تحصیلات رایگان محبوبند در حالی که کسانی که فعالیت‌هایشان سبب بدبختی میلیون‌ها نفر است هر روز عناوین و امتیازهایی چون ژنرال، وزیر دفاع و رئیس‌جمهور را روی هم تلنبار می‌کنند. این سیاهه همچنان ادامه دارد. مجال است روزنامه‌ای را باز کنید و احساس خشم و درد از آن به شما منتقل نشود.

شاید این احساس گنگ را داشته باشیم که آنچه ما را به خشم می‌آورد پدیده‌ای جدا از پدیده‌های دیگر است. شاید ما بالتری دست می‌یابند و درآمد مدیران شرکت‌ها به شکل همه بخشی از جهانی ترک خورده‌اند، جهانی که به شکل بنیادینی نادرست است، ما را به خشم می‌آورد. هر روز بیش از پیش شاهد مردمانی هستیم که در خیابان گدایی می‌کنند و در همین حال بازارهای مالی به رکوردهای بالاتری دست می‌یابند و درآمد مدیران شرکت‌ها به شکل سرسام‌آوری رشد می‌کنند. بنابراین احساس می‌کنیم نادرستی جهان ما تنها بی‌عدالتی‌های اتفاقی نیستند بلکه بخشی از سیستمی هستند که نادرست است.

حتی امروزه فیلم‌ها هالیوودی همیشه با تصویر جهانی که به شکل بنیادینی ناعادلانه است، آغاز می‌شود. هر چند پس از آن این اطمینان داده می‌شود که عدالت برای یک فرد با تلاش فردی به پیروزی می‌رسد. خشم ما به سمت پیامدها به خصوصی نشانه‌گیری شده است بلکه خشم ما علیه نادرستی کلی‌تری است و آن احساس ناساز بودن جهان است؛ احساس اینکه جهان به نحوی نادرست است. وقتی امری را که به شکلی خاص مهیب است تجربه می‌کنیم، ترس‌مان را به تأخیر می‌اندازیم و می‌گوییم: «این نمی‌تواند اتفاق افتاده باشد،

□

به نظر می‌رسند. فریادهای ما به روش‌های مختلفی به سوی خود ما بازگردانده می‌شود، چشم در چشم ما می‌ایستند و می‌پرسند چرا فریاد می‌زنیم؟ آیا فریاد ما به دلیل سن و سال ما یا پیش‌زمینه اجتماعی ماست یا ناشی از عدم سازگاری روانی است که ما چنین منفی هستیم؟ آیا ما گرسنه‌ایم، یا بد بخت‌هایم یا فریادهای ما ناشی از تنش‌های دوران قاعدگی است؟ یا ما پیچیدگی‌های جهان را درک نمی‌کنیم، یا دشواری‌های عملی در اجرای تغییرات بنیادین را درک نمی‌کنیم؟ آیا ما نمی‌دانیم که فریاد کشیدن کاری غیرعملی است؟

آنها افشاری می‌کنند (و ما احساس نیاز) که جامعه را مطالعه کنیم و نظریه‌های سیاسی و اجتماعی را بخوانیم و به این سان اتفاق عجیبی می‌افتد. هر چه بیشتر جامعه را برمی‌رسیم، نفی ما بیشتر و بیشتر ناپدید می‌شود یا به عنوان چیزی بی‌رنگ کنار گذاشته می‌شود. جایی برای فریاد در بحث‌های آکادمیک وجود ندارد. و حتی بیشتر، مطالعه آکادمیک زبانی و روشی برای تفکر ارائه می‌کند که بیان کردن فریاد را دشوار می‌سازد. فریاد اگر اصلاً بروز پیدا کند به عنوان چیزی که باید توضیح داده شود بروز پیدا می‌کند نه به عنوان چیزی که باید وضوح بیابد. فریادی که ما از سر سوزه وودن و برای پرسشگری درباره جامعه سر دادیم، به آیه تحلیل تبدیل می‌شود.

دلیل فریاد چیست؟ یا ترجیحاً از آنجایی که دیگر عالمان جامعه‌شناس هستیم باید بگوییم چرا آنها فریاد می‌کشند؟ ما چگونه شورش‌ها و ناراضیاتی‌های اجتماعی را توضیح می‌دهیم؟ فریاد ما به شکل نظام‌مندی با منحل کردن آن در بافت خود بی‌اثر می‌شود. این به خاطر تجربه‌های دوران کودکی است که آنها این‌گونه فریاد می‌کشند، به خاطر خطر رژیم ناسالم‌شان است که آنها فریاد می‌کشند، به خاطر سست بودن ساختار خانوادگی است که آنها این‌گونه فریاد می‌کشند. همه این توضیحات‌ها را پژوهش‌های مبتنی بر آمار حمایت می‌کند. آن فریاد کاملاً رد نمی‌شود اما همه ارزش آن به‌این‌سان زدیده می‌شود. با پاره شدن «ها» و معطوف کردن فریاد به «آنها»، فریاد فریاد زدن بدون عملی به حساب نمی‌آید. جین تبدیل شدن به عالمان اجتماعی روش‌هایی را یساز می‌گیریم که با کمک آنها به عینی بودن در پژوهش‌ها دست یابیم و احساس خود را در گوشه‌ای رها کنیم. آنچه می‌آموزیم نیست که فریاد ما را در دل خفه می‌کند، بلکه کل ساختار اندیشه است که ما را رلع سلاح می‌کند. هنوز هیچ کدام از چیزهایی که خشم ما را برمی‌انگیزند از بین نرفته‌اند. ما احتمالاً آموخته‌ایم که آن چیزها چگونه با یکدیگر هماهنگ هستند و همه بخشی از سلطه اجتماعی به حساب می‌آیند، اما نفی کردن ما به نحوی از این تصویر پاک شده است.

وحشت در جهان همچنان وجود دارد. به همین دلیل انجام دادن چیزی که به لحاظ عملی ثابو است، ضروری به نظر می‌رسد: فریاد زدن مانند کودک، رها کردن فریاد به رغم تمام توضیحات ساختاری یعنی گفتن اینکه: «به راه ریعلی ندارد که روانشناسان چه می‌گویند، ما وقتی به این موضوع نمی‌نهمیم که سوبژکتیویمه ما را اجتماع برسانه‌است: این فریاد ماست، این درد ماست، این اشک‌های ماست. ما اجازه نخواهیم داد که واقعیت خشم ما را رقیق کند بلکه این واقعیت است که باید تسلیم فریاد ما شود. هر چه می‌خواهید به ما بگویید؛ کودک یا بالغ. به هر حال نقطه آغاز ما این است: ما فریاد می‌کنیم.

یک مردسند بنز یک شیء زرباست و آنجایی که این زیبایی مساله‌دار می‌شود شرایطی است که آن در بازار قیمت پیدا می‌کند. در کنار پهای مادی، برای صاحب شدن آن یک درآمد اقتصادی و هر درآمد اقتصادی یک فرهنگ طبقاتی را با خود به همراه می‌آورد. دقیقاً وقتی سرمایه‌دار و کارگر از خط مشترک بهت‌زدگی به سمت مصرف کالا حرکت می‌کنند «مسابقه» برای «داشتن» آغاز می‌شود و تعابیر مختلف با به عرصه می‌گذارند. در خیابان‌های تهران معاصر، مصرف ماشین‌های مدل جدید و گرافیمت شورش‌ی است برعکس آنچه مارکس شورش کارگری نماید. این شورش طبقه سرمایه‌دار است، اما شورش‌ی است زیبایی‌شناسانه؛ روندی که خیابان‌های رویاشر- تهران معاصر را دگرگون کرد و تعاریف جدیدی را تا حد مادی برسان آن آغاز کرد. این اتومبیل‌های مدل بالا چنان سطح خیابان را به قدم زدن زیبایی و تکنولوژی کشاندند که اتومبیل‌های سطح پایین‌تر را برآید و ۲۰۶ به طور کامل بر کردند و سلیقه عمومی را برای داشتن زیبایی و تکنولوژی دستخوش تغییر قرار دادند. در زیبایی‌شناسی فرهنگ مدرن، شورش با بالا به پایین است؛ شورش در سطح مصرف کالای نوظهور با کیفیت برتر است؛ شورش در سطح همانند خط شروع مسابقه‌ای است برای طبقات ایرانی که به سمت مقصد نهایی مصرف آن حرکت کنند اما با مشاهده روند این مسابقه، سرمایه‌دار آن را صاحب می‌شود و کارگر (و طبقات دیگر) برای داشتن آن تلاش می‌کند بنابراین درست در این تفاوت است که دوباره سر و کله مارکس پیدا می‌شود. در بهت‌زدگی هیچ تفاوتی بین انسان‌های طبقات گوناگون اجتماعی نیست. نسبت به زیبایی به کار گرفته‌شده و پدیده تکنولوژی باید بهت‌زده شد. در حقیقت ما مورد هجوم زیبایی و تکنولوژی قرار داریم و این امر حسن زیبایی‌شناسی انسان را جذا از هر طبقه‌ای مورد آزار قرار می‌دهد. در هر مرزی این آزار زیبایی‌شناسی به گونه‌ای است که توسط تکنولوژی دیگر تعدیل می‌شود. به طور مثال شاید زیبایی مردسند به توسط تکنولوژی و زیبایی اتومبیل ۲۰۶ به یک تعدیل برای مصرف‌کنندگان مختلف برسد. منظور این است که شهروند آنقدر زیبایی ببیند تا قدرت تسخیر‌کنندگی یک زیبایی نسبت به زیبایی دیگر کم‌رنگ‌تر شود. در گفتار مارکس تفاوت بین سرمایه‌دار و کارگر، پدیده شورش کارگری را در نظر می‌آورد اما در این گفتار طبقه سرمایه‌دار و کارگر به طرز مشترک و به تعبیری فراگیرتر کلیت فرهنگ ایرانی، مبهوت زیبایی‌شناسی کالاهایی است که در بستر تکنولوژی و طراحی صنعتی ساخته شده‌اند؛ بستری بسیار دور از بستر فرهنگ ایرانی، مرز ایرانی.

اینجا باید در نظر داشت این بهت‌زدگی به معنای خالی شدن ذهن یا نبود شعور به معنای انسانی برای تجربه و تحلیل نیست بلکه برعکس این یک خواست و درد کائنات است

است از زیبایی و تدبیرهای فکری برای صاحب شدن آن.

سال پنجم ■ شماره ۱۰۳۳ شرق روزانه

اندیشه دیگری □

ماکیاولی؛ قانون و آزادی

مرتضی افشاری

Afshari.morteza@gmail.com

بحث‌هایی که ماکیاولی، در دوره دوری‌اش از فعالیت‌های دیپلماتیک همراه جمعی از اومانیست‌ها در باغی به نام «پورتی اورپچه‌لاری» با موضوع حکومت‌های جمهوری ایتام می‌داد، به نگارش کتاب «گفتارها» منجر شد. او این کتاب را به سنت نویسندگان اومانیست که نظریات‌شان را در قالب شرح آثار گذشتگان بیان می‌کرد، در مبنای ۱۰ فصل اول تاریخ «لی ویوس» به تحریر درآورد. او مانند همه اومانیست‌ها بر آن بود که برای حل مسائل جدید که به وجود می‌آید، باید به مطالعه تاریخ روی آورد. او عدم شناخت از تاریخ را عامل اصلی ضعف و انحطاط می‌دانست. براساس این اعتقاد، انسان‌ها همیشه و همه‌جا، ویژگی‌های یکسانی داشته‌اند و این عبرت‌آموزی انگیزه اصلی ماکیاولی در نوشتن گفتارها بود. با در این کتاب قصد دارد تحلیلی در باب عظمت جمهوری روم عرضه کند. ماکیاولی ابتدا شرح می‌دهد که مردم آزاد چگونه شهری را بنیان می‌گذارند. او می‌گوید مردمی که به دلایلی مثل شیوع بیماری یا کمبود خوراک با جنگ، محل سکونت‌شان را از روی اجبار ترک می‌کنند یا می‌توانند شهر دیگری را تصرف کنند و در آن ساکن شوند یا اینکه شهری را از نو می‌سازند. او دو عامل را نشان‌دهنده لیاقت و دانایی بنیانگذاران می‌داند، یکی محلی را که برای ساختن شهر انتخاب کرده‌اند و دیگری قوانینی را که تأسیس کرده‌اند. به نظر او بهتر است محلی را که بنیانگذاران برای بنا کردن شهر انتخاب می‌کنند، حاصلخیز باشد که از آن طریق به جمعیت‌شان اضافه کند تا قدرت بیشتر نامی داشته‌ان را داشته باشد ولی ممکن است این حاصلخیزی زمین، باعث تنبلی و سستی مردم شود. ماکیاولی آنچه را که براساس تاریخ جمهوری روم پیشنهاد می‌کند تا از آن راه حکومت‌ها بتوانند مانع این فساد و تن‌پروری شوند، ایجاد قوانین مناسب است. قوانینی که موجب ایجاد و حفظ «پورتو» در شهروندان شود.

«پورتو» اصطلاحی اساسی در اندیشه ماکیاولی است و به معنای تعاملی در شخص است که برای انجام هر کاری که منتج به عزت و افتخار در زندگی اجتماعی شود، لازم است؛ فارغ از خوبی و بدی اخلاقی این اقدامات. مثلاً او اقدام رومولوس در کشتن برادرش را که منجر به تاساوس شهر روم شد، محکوم کند بلکه این کار را نشانه «پورتو» می‌داند و ستایش می‌کند. روم که از بدو تأسیس‌اش آزاد بوده، به‌خاطر قوانینی که توسط بنیانگذاران آن ایجاد شده و مانع از این بوده‌اند که واقع‌خیزی زمین و موقعیت مناسب شهر که کنار دریا واقع شده است، مردم شهر را فساد کند، توانست آزادی‌اش را حفظ کند و به عظمت و قدرت برسد.

قانونگذاری در شهرهایی که از ابتدا آزاد بودند، یا به‌این شکل بوده است که شخصی یکباره هنگام تأسیس قوانین را بنیان گذاشته است یا اینکه قوانین طی زمان و به ضرورت پیش‌آمدها، نهاده شده‌اند. در نهایت آن قانونی موجب نیکبختی شهر و مرمانش می‌شود که برای مدتها پایدار باشد. کشورهایی که از ابتدا قانونی منسجمی ندارند، ممکن است با وضع قوانین درست، هنگام ضرورت‌ها، به عظمت برسند، ولی چون این کشورها و مردم تابخش فقط هنگام پیش آمدن مشکلات به فکر وضع قوانین مناسب می‌افتند، بسیار محتمل است که این مسائل موجب از بین رفتن آنها شود. ماکیاولی شرط اول بهره‌مندی یک شهر از آزادی را بخت نیک می‌داند و اینکه شهر از ابتدا آزاد بوده باشد که اگر این‌گونه نباشد، تأسیس قوانینی که به آن شهر آزادی بدهد، بسیار مشکل و حتی محال است.

ماکیاولی برای توضیح چگونگی ایجاد قوانینی که منجر به آزادی روم شد، ابتدا در مورد انواع حکومت بحثی را آغاز می‌کند. او از سه نوع حکومت خوب- موناشرسی، آرستوکراسی و دموکراسی- نام می‌برد و می‌گوید این حکومت‌ها به انواع بد حکومت قابل تبدیل‌اند؛ موناشری به حکومت استبدادی، آرستوکراسی به الیگارش‌ی و دموکراسی به آنارش‌ی. او می‌گوید برای اینکه انواع خوب حکومت به انواع بد آن تغییر نیابند، باید یک حکومت مختلط تشکیل داد که در آن، هم قدرت پادشاه، هم حیثیت اشرف و هم حقوق مردم حفظ شود. به گفته او قوانینی که بنیانگذاران روم ایجاد کردند، برای حکومت پادشاهی و نه جمهوری مناسب بودند. ولی وقتی حکومت شاهان به پایان رسید، دو کنسول انتخاب شدند که همان قدرت پادشاه را داشتند و با وجود سنا، فقط ترکیبی از دو نوع حکومت وجود داشت. اما زمانی که اشراف روم، شروع به تجاوز به حقوق مردم کردند، توده‌ها بر آنها شورشید، آنها مجبور شدند برای حفظ قدرت خود، با ایجاد نهادی به نام «تربین» مردم را هم در قدرت شریک کنند. به این ترتیب هر کدام از اجزای حکومت، به‌وسیله نهادهای قانونی که در اختیار داشتند، بر کار یکدیگر نظارت می‌کردند و این گونه تنش و اختلاف موجب آزادی روم شد.

ماکیاولی معتقد است قانونگذاران هنگام وضع قوانین به اولین مساله‌ای که باید توجه‌کنند، این است که همه‌انسان‌ها ببدن و تنها هنگامی که ضرورتی مانع باشد، این بدی‌شان را پنهان می‌کنند و هر وقت که آن ضرورت از میان رود، هیچ دلیلی برای انجام کارهای نیک ندارند. او همین گستاخی اشرف روم به مردم، در زمان تبعید شاهان «کوتوینی» را مثال می‌زند.لورین این اعتقادات است که حکومت‌های مختلط، این امکان شده که با ایجاد نهادهایی، این گرایش شهروندان به بدی و فساد و تجاوز به یکدیگر را پیش‌بینی کرد و مانع از آن شدن. این امر سبب می‌شود شهروندان از ترس کيفر، کاری خلاف آزادی دیگران انجام ندهند و نیز اعتراضات خشم‌آلود می‌تواند منجر به هرج و مرج شود، به وجود نیابد. اینکه رومیان دست‌نزد آزادی خود را به نیت‌های نامتجمل سختی بسپار بود و اگر فردی شجاع و نیک به آنها آزادی می‌بخشید، هرگز به آن دست نمی‌افتند. او معتقد است برای تأسیس حکومت جمهوری، ابتدا باید یک فرد، قوانین اساسی را وضع کند؛فردی که از «پورتو» بهره‌مند باشد؛ برای این کار، توده‌های مردم نمی‌توانند تأثیر مثبتی داشته‌باشند؛ زیرا اختلاف عقیده این مانع می‌شود. برای تشکیل حکومت جمهوری باید یک بنیان‌گذار داشت که از زیبایی‌شناسی مردمیان استفاده می‌شود در فرهنگ که زیبایی را ضبط کرده است.

بنیان‌گذار حکومت جمهوری باید یک فرد، قوانین اساسی را وضع کند؛فردی که از «پورتو» بهره‌مند باشد؛ برای این کار، توده‌های مردم نمی‌توانند تأثیر مثبتی داشته‌باشند؛ زیرا اختلاف عقیده این مانع می‌شود. برای تشکیل حکومت جمهوری باید یک بنیان‌گذار داشت که از زیبایی‌شناسی مردمیان استفاده می‌شود در فرهنگ که زیبایی را ضبط کرده است.